

پهچاند

تونل ودشت جغرافی

جنگل‌های بارانی



جنگل‌های بارانی

آنیتا گانری

تصویرگر: مایک فیلیپس

مترجم: اورانوس افروزی



سرشناسه: گانری، آنینا، ۱۹۶۱ - م.
 Ganeri, Anita
 عنوان و نام پدیدآور: جنگل‌های بارانی / نویسنده آنینا گانری؛ تصویرگر
 مایک فیلیپس؛ مترجم اورانوس افروزی.
 مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.
 فروست: تونل وحشت جغرافی.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۱۹-۰ / دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۲۲-۰ / ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۲۲-۰
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Bloomin' rainforests, 2008.
 موضوع: جنگل‌های بارانی -- ادبیات کودکان و نوجوانان
 موضوع: Rain forests -- Juvenile literature
 شناسه افزوده: فیلیپس، مایک، ۱۹۶۱ - م.، تصویرگر
 Phillips, Mike
 شناسه افزوده: شناسه افزوده: افروزی، اورانوس، ۱۳۶۶ - مترجم
 رده‌بندی کنگره: QH۸۶
 رده‌بندی دیویی: ۵۷۷/۳۴ [ج]
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۷۵۹۵۱۱۲

Horrible Geography: Bloomin' Rainforests
Text © Anita Ganeri, 2001
Illustrations © Mike Phillips, 2001, 2008
Persian Translation © Houpa Publication, 2023

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چارچوب قانون بین‌المللی
 حق انحصاری نشر اثر (Copyright)، امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی
 این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Scholastic،
 خریداری کرده است.



رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی نشر هوپا از نویسنده‌ی کتاب، آنینا گانری و ناشر
 خارجی آن، اسکولاستیک برای چاپ این کتاب به زبان فارسی
 در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم
 نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
 اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران
 یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت اسکولاستیک
 این کار را کرده است.



تونل وحشت جغرافی

جنگل‌های بارانی

نویسنده: آنینا گانری
 تصویرگر: مایک فیلیپس
 مترجم: اورانوس افروزی
 ویراستار علمی: محمدعلی جعفری
 ویراستار ادبی: واحد ویرایش نشر هوپا
 مدیر هنری: علی بخشی
 طراح گرافیک: سحر احدی - بهار یزدان‌سپاس
 نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱
 تیراژ: ۵۰۰ نسخه
 قیمت: ۹۰۰۰۰ تومان
 شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۱۹-۰ / ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۲۲-۰
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۴۲۲-۰



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
 صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ / تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
 www.hoopa.ir info@hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
 استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.



تقدیم به
مایکل پالین داش مِشتی





فهرست

مقدمه.....	۱۱
گم‌شده در جنگل.....	۱۵
گرم و شرجی.....	۲۴
گیاهان شکوفه‌دار جنگل بارانی.....	۳۹
شخصیت‌های مشکوک.....	۶۰
زندگی در جنگل.....	۷۸
کاوشگران جوان.....	۹۴
در معرض نابودی.....	۱۱۳
آینده‌ی جنگل‌های بارانی.....	۱۲۶
نمایه‌ی وحشتناک.....	۱۳۴

مقدمه

به این سؤال کوتاه و سریع فکر کنید. آیا معلم جغرافی شما آدم فضایی است؟ (هشدار: قبل از پاسخ دادن خوب فکر کنید، مگر آن که بخواهید بقیه‌ی سال تحصیلی را با تکالیف اضافی جغرافی سرگرم باشید.)
راستش شاید بهتر باشد نظرتان را برای خودتان نگه دارید. یادتان باشد فهمیدن تفاوت‌های معلم با آدم فضایی می‌تواند خیلی پیچیده باشد. اما شاید این با عقل جور دربیاید که معلم شما آدم فضایی باشد. اصلاً از حرف‌هایش سر درمی‌آورید؟



یک فرد معمولی خیلی ساده می‌گوید: «در جنگل بارانی نمی‌توانید تنه‌ی درختان را ببینید.» منظورم را فهمیدید؟ به نظر می‌رسد معلمتان «خل و چل» است. اما به معلم عجیب و غریبتان سخت نگیرید. تونل وحشت جغرافی به اندازه‌ی کافی برای انسان‌ها گیج‌کننده است، چه برسد به آدم فضایی‌ها که دو تا کله و دو تا مغز دارند. فقط فکرش را بکنید اگر معلم شما از سیاره‌ی دیگری آمده بود، آن وقت درباره‌ی سیاره‌ی عجیب شما چه می‌گفت. صحنه را تجسم کنید. شما توی کلاس جغرافی پیشرفته در سیاره‌ی خیلی دور «بلا»^۱ نشسته‌اید...

1. rainforest

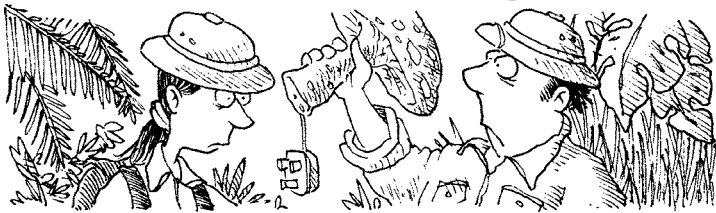
۲. blob: لکه

(همان‌طور که می‌بینید درس جغرافی در سیاره‌ی بلاب به اندازه‌ی زمین خسته‌کننده است!)

با وجود این، کتاب ما درباره‌ی جنگل‌های بارانی است. آن‌قدر مرطوب است که شما را مثل موش آب‌کشیده کند، وسط زمستان هم گرم و شرجی است، و محل زندگی بیشترین تعداد خزندگان چندش‌آور، بیش از هر جای دیگری در دنیا. خیلی زود عاشق جنگل‌های بارانی می‌شوید. توی جنگل‌های بارانی شکوفا می‌توانید...

- با ۲۰۰ گونه از مورچه‌های خارق‌العاده آشنا شوید؛ همه‌شان توی فضای داخل یک درخت هستند.

- ببینید چرا بعضی قارچ‌های جنگلی عجیب توی تاریکی می‌درخشند.



- یاد بگیرید چطور حیوانات وحشی را با کمک بومیان جنگل‌های بارانی شکار کنید.
- همراه با گیاه‌شناس* برتر ما، فرن! گل‌هایی با رایحه‌ی جوراب را بو بکشید.

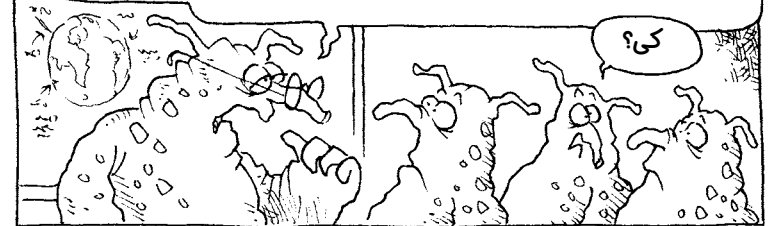
آخ جون!



(*اسم شیک دانشمند خفنی که گیاهان را مطالعه می‌کند.)

۱. Fern: سرخس

درس امروز درباره‌ی سیاره‌ای به نام «زمین» است. این منظره‌ی عجیب و بیگانه را ببینید. زمینی‌ها به این لکه‌های سبزرنگ توی نقشه می‌گویند «جنگل‌های بارانی». برای آشنایی بیشتر با آن‌ها، پایگاه داده‌های زمین را باز کنید و آخرین گزارش بین‌سیاره‌ای را بخوانید...



گزارش بین‌سیاره‌ای شماره‌ی بلاب دلتا ۵/۱
تاریخ ستاره‌ای: ۱۷۰۳۶۱

مأموریت: مشاهده‌ی سیاره‌ی زمین. (زمینی‌ها این فعالیت را «جغرافی» می‌نامند.)

مقصد: جنگل‌های بارانی شکوفا

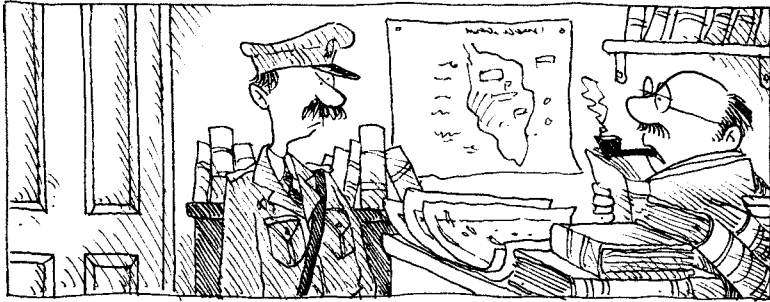
پیش‌زمینه: آزمایش‌ها نشان می‌دهند جنگل‌های بارانی گرم و مرطوب‌اند (اصطلاحات زمینی‌ها برای گرم و شرجی). آن‌ها یک‌عالم موجودات زنده‌ی چوبی و دراز به نام «درخت» دارند. جنگل‌ها فقط ۶ درصد سطح زمین را پوشانده‌اند، اما محل زندگی نیمی از گیاهان و حیوانات زمین هستند. این محیط را تماشا کنید. بررسی‌های بیشتر انجام خواهد شد.

نتیجه‌ی گزارش: در مدرسه‌های زمینی، زمینی‌های بزرگ‌تر که «معلم جغرافی» نامیده می‌شوند، درباره‌ی جنگل‌های بارانی به زمینی‌های کوچک‌تر اطلاعات می‌دهند. با وجود این، زمینی‌ها جنگل‌های بارانی را برای کشاورزی و جاده‌سازی تکه‌تکه می‌کنند.
هشدار! این منطقی نیست.

گم‌شده در جنگل

لندن، انگلستان، سال ۱۹۰۶

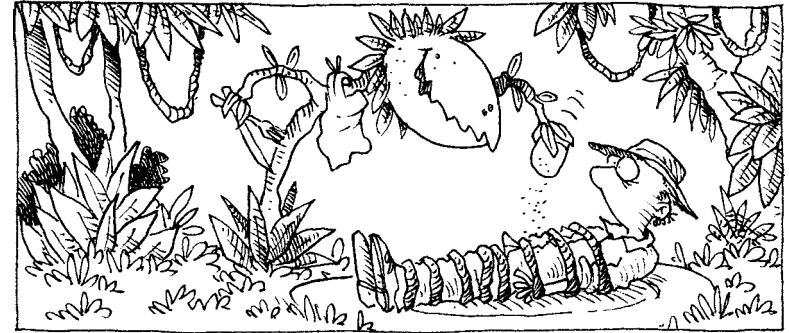
افسری جوان و بی‌باک با سیل کلفت، در چوبی قدیمی را که از جنس بلوط بود، محکم کوبید و در زد. صدایی خشن و تتراشیده فریاد زد: «بیا تو». افسر در را باز کرد و وارد اتاق کم‌نور شد. مرد عبوسی پشت میز بزرگی با انبوه کتاب‌ها و نقشه‌ها نشست.



او گفت: «آه، فوست! از دیدنت خوش‌حالم، رفیق قدیمی! کار کوچکی برایت دارم. تا حالا بولیوی رفته‌ای، پسر جان؟» آن مرد رئیس انجمن سلطنتی جغرافی بریتانیای کبیر بود. کار انجمن، فرستادن کاوشگران به گوشه‌وکنار جهان برای نقشه‌برداری بود. مهمانش هم، پرسسی اچ فوست، سرگرد حرفه‌ای و همه‌فن‌حریف ارتش بود. رئیس وقت را غنیمت شمرد و درخواستش از فوست را توضیح داد. ماجرا از این قرار بود...

دولت بولیوی به نقشه‌های جدید و معتبری از کشورش نیاز داشت و از انجمن سلطنتی جغرافی کمک خواسته بود. و این‌جا بود که پای پرسسی بزرگ به ماجرا باز شد. پرسسی علاوه بر این‌که مثل یک صخره محکم و استوار بود، نقشه‌کش ماهری هم بود (نقشه‌کش اسم شیک جغرافی‌دان خفنی است که نقشه می‌کشد). خلاصه آدم مناسبی برای کار در بولیوی بود.

این جغرافی مثل بقیه نیست. و خیلی درختی و باحال است. اما اگر به شاخه‌های دیگر فکر می‌کنید، حواستان را جمع کنید. موضوع جنگل‌های بارانی فقط درباره‌ی گل‌های زیبا و درختان میوه‌دار استوایی نیست. آن‌ها می‌توانند به‌طور ترسناکی وحشی و خطرناک باشند. باید چهارچشمی مراقب جگوارهای گرسنه و دنبال‌ناهار، پروانه‌هایی به‌گندگی پرنده‌ها، عنکبوت‌هایی با قدوقاره‌ی ظرف غذای مدرسه و گیاهان گوشت‌خوار عجیب باشید.

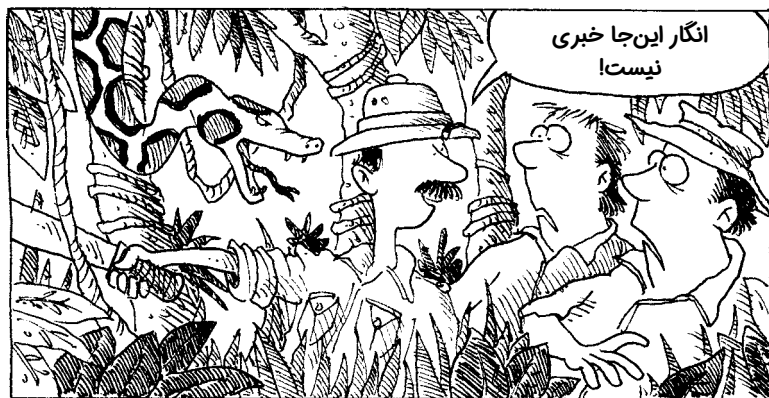


هر کاری می‌کنید، از مسیرتان دور نشوید؛ ممکن است راحت راهتان را گم کنید. راحت و آسان. و این اتفاق هم ممکن است برای هرکسی بیفتد. حتی حرفه‌ای‌ها هم بعضی وقت‌ها خطا می‌کنند. مثل اتفاقی که برای کاوشگر بی‌باک، پرسسی فوست افتاد. در یک روز خوب، او برای اکتشاف جنگل بارانی آمریکای جنوبی، به سفر رفت... و برای همیشه گم شد. ماجرای واقعی و ترسناک او را در صفحه‌ی بعد بخوانید.

آمریکای جنوبی، ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۴

در ژوئن ۱۹۰۶، پرسی به لاپاز در بولیوی رسید و برای ماجراجویی بزرگش آماده شد. توقف اولش دریاچه‌ی مرتفع تیتیکاکا^۱ در ارتفاعات رشته‌کوه‌های آند بود. راه دریاچه سنگلاخ بود. نفس‌کشیدن در هوای رقیق کوهستان دشوار بود و قاطرها در شیب تند دامنه‌های کوه سُر می‌خوردند. اما آیا پرسی ترسیده بود؟ نه، ترس در او راه نداشت. قهرمان نترس ما دندان‌هایش را به هم فشرد و با هر زحمتی به راهش ادامه داد. شیب تند چیزی نبود که او را از ادامه‌ی راه منصرف کند. بعد، نقشه‌ی سرچشمه‌ی چند تا رود خروشان را که به رودخانه‌ی پرهیت آمازون می‌ریختند تهیه کرد، و هنوز برای اکتشاف جنگل بزرگ ماتوگروسو^۲ (قسمتی از جنگل بارانی آمازون در همسایگی برزیل) فرصت داشت.

اگرچه بالا رفتن از کوه‌ها زیاد سخت نبود، گذر از جنگل بارانی ماتوگروسو طاقت و شهامت او را به چالش کشید. مگس‌ها، گرما و رطوبت مداوم اثر زیان‌بار خود را بر پرسی و همراهانش گذاشت. هنوز چیزی نگذشته بود که لباس‌هایشان خیس شد. بعدش هم بوی ناگرفت. آن‌ها روزها و روزها راهشان را با قطع کردن و بریدن شاخه‌های پیچک‌هایی به کلفتی پای آدم و گیاهان خزنده‌ی مارگونه و خفه‌کننده باز می‌کردند.



1. La Paz

2. Titicaca

3. Mato Grosso

فقط یک مشکل کوچک وجود داشت؛ او مجبور بود برای تهیه‌ی نقشه‌های دقیق به مکان‌های فوق‌العاده خطرناک سفر کند، جاهایی که تا آن وقت هیچ غریبه‌ای نرفته بود، جاهایی که بومیانش با غریبه‌ها رفتار خوبی نداشتند. حتی اگر پرسی از این‌ها جان سالم به در می‌برد، ممکن بود به بیماری کشنده‌ای مبتلا شود یا جگوار گرسنه‌ای یک لقمه‌ی پیش کند. در هر صورت، جان خود را از دست می‌داد. این کاری نبود که یک شخص بی‌عرضه و ترسو از عهده‌اش بریاید!



اما پرسی شجاع، بی‌عرضه و ترسو نبود. به هیچ وجه. و لازم نبود مطلبی را دو بار به او بگویند. در واقع او فوری تصمیمش را گرفت تا شانس خود را برای بزرگ‌ترین ماجراجویی عمرش امتحان کند. پرسی هریسون فوست در سال ۱۸۶۷ در سواحل دُون انگلستان به دنیا آمد و ماجراجویی جزو طبیعتش بود. پرسی از همان بچگی دوست داشت دنیا را ببیند، اما بدبختانه تا ۱۹ سالگی فقط دُون قدیمی کسل‌کننده را دیده بود. بعد به ارتش بریتانیا پیوست و به سریلانکا، ایرلند و مالت اعزام شد. اما پرسی خیلی زود از زندگی ارتشی خسته شد، زیرا به شدت کسل‌کننده بود. او دنبال ماجراجویی واقعی بود. و این چیزی بود که دست‌آخر بهش رسید.

البته این تمام ماجرا نبود. یک روز دیگر، بومیان متخصص به سمت پرسی و همراهانش تیراندازی کردند. (آن‌ها وقتی دست برداشتند که پرسی آکاردئون خودش را درآورد و شروع کرد به آواز خواندن. حتماً تا پای مرگ ترسیده بودند!)



آن‌ها از دست عنکبوت‌های ترسناک و پشمالو کلافه شده بودند و از گازگرفتن‌های خفاش‌های خون‌آشام وحشی جانشان به لبشان رسیده بود، یک دسته گاو وحشی هم بهشان حمله کرده بودند. حتی یکی از مردها داشت دست‌هایش را در رودخانه می‌شست که ماهی‌های پیرانا انگشتانش را قطع کردند! با وجود این، حیوانات وحشی تنها نگرانی آن‌ها نبودند. قایقشان دوباره توی تندآب خروشان واژگون شد و کم مانده بود با سقوط در آبشار غزل خداحافظی را بخوانند.



بعد از تمام شدن آذوقه هم کم مانده بود از گرسنگی بمیرند. ده روز تمام تنها غذایشان عسل وحشی و تخم پرندگان عجیب و غریب بود و درست موقعی که بیشترشان نیمه‌جان بودند موفق شدند گوزنی را شکار کنند. مردان گرسنه همه‌جای گوزن حتی پوستش را خوردند (شرط می‌بندم لای دندان‌شان گیر کرده بود).

اول از همه، مارهای غول‌پیکر. یک روز پرسی و راهنماهای محلی‌اش در حال پارو زدن به سمت پایین رودخانه بودند. صحنه را تجسم کنید. یک روز گرم و آفتابی و زندگی هم عالی و بی‌ظنیر بود. اما سکون و آرامش زیاد طول نکشید. ناگهان قایق ضعیفشان یک‌وَری شد... یک مار غول‌پیکر. اول سر گنده و زشتش و بعد بدن ماریج چندمتری‌اش از آب بیرون آمد.



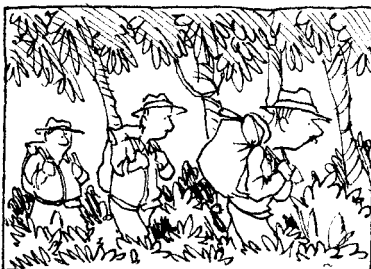
از بدشانسی پرسی، یک مار غول‌پیکر آناکوندا به آن‌ها حمله کرده بود: بزرگ‌ترین مار دنیا. آناکوندا می‌تواند تا ۱۰ متر رشد کند و کلفتی وسط بدنش یک متر است. آن‌ها می‌توانند طعمه‌ای به بزرگی گوزن یا بز را شکار کنند و آداب غذا خوردنشان وحشتناک است. ابتدا با تنه‌ی عظیمشان دور قربانی می‌پیچند و بعد خفه‌اش می‌کنند.



بعدش هم شامشان را یک‌جا قورت می‌دهند. خیلی چندش‌آور است. آیا پرسی ما میخوب شد؟ خشکش زد؟ البته که نه. او فوری تفنگش را برداشت و خزنده‌ی چندش‌آور را کشت.

ماتوگروسو، جنگل بارانی، برزیل هنوز خبری از کاوشگر بی‌باک نیست

بود و آن‌ها تصمیم گرفتند اثاثیه و خوراکشان را خودشان حمل کنند.



سفر با کوله‌پشتی

راهنماها یادداشتی از فوست برای همسرش آوردند که آدرس ترسناک «کمپ اسب مرده» رویش بود. نوشته بود: «به هیچ وجه نگران شکست نباشید». از آن موقع هیچ خبری از او شنیده نشده است.

با این‌که فوست به دوستانش سفارش کرده بود جانشان را برای نجات او به خطر نیندازند، خیلی زود نقشه‌هایی برای ارسال گروه جست‌وجو مطرح شد.

نگرانی‌ها راجع به کاشف دلیر انگلیسی، سرهنگ پرسی اچ فوست که توی جنگل گم شده، رو به افزایش است. فوست ۵۸ ساله آخرین بار در ماه آوریل به همراه پسر ارشدش، جک، و دوست خانوادگی‌اش، رالی ریمل، دیده شده. آن‌ها در جست‌وجوی شهر افسانه‌ای و گم‌شده‌ی طلا بودند که فوست فکر می‌کرد وسط جنگل بارانی قرار دارد.



فوست و پسرش

در ماه مه، مردها از راهنماهای بومی و اسب‌های بارکش وفادارشان جدا شدند. سوارکاری به‌خاطر زمین‌های ناهموار، دشوار

سرانجام در سال ۱۹۱۴، پرسی کار نقشه‌کشی را تمام کرد و به انگلستان برگشت. اما قهرمان سرسخت ما وقت استراحت نداشت. او خیلی زود رهسپار جنگ جهانی اول شد. او پس از جنگ بالاترین نشان شجاعت را گرفت و سرهنگ شد، اما روزهای خدمتش در ارتش به پایان رسیده بود. با وجود رنج و سختی گرسنگی و زندگی عجیب و غریب در حیات وحش، پرسی برای برگشتن به جنگل بارانی آرام‌و‌قرار نداشت.

جنگل بارانی آمازون، برزیل، ۱۹۲۵

سرانجام در بهار سال ۱۹۲۵، پرسی دوباره عازم برزیل شد. او در این مدت برای شناخت بهتر منطقه چند بار به جنگل برگشته بود. اما این دفعه نقشه‌های درهم‌برهم آخرین چیزی بود که بهشان فکر می‌کرد؛ راستش، پرسی سال‌ها رؤیای شهری افسانه‌ای با ساختمان‌های زیبا از تفره و طلا و مجسمه‌های باشکوه از جنس بلور درخشان را در سر داشت. او در یک کتاب قدیمی درباره‌ی شهری که آن را از روی کنجکاو «زد» می‌نامید، چیزهایی خوانده بود. حالا می‌خواست با چشم‌های خودش آن را ببیند.



تنها مانع سر راهشان این بود که گفته می‌شد شهر درست وسط عمیق‌ترین و تاریک‌ترین نقطه‌ی جنگل است؛ جایی که تا آن وقت هیچ غریبه‌ای نرفته بود. آیا پرسی شهر گم‌شده‌اش را یافت؟ یا در این راه شکست خورد؟ در ادامه، گزارش احتمالی روزنامه‌های آن زمان را بخوانید...